

جبهه خانه

هوشنگ گلشیری



انتشارات نیلوفر

گلشیری، هوشنگ، ۱۳۱۶-۱۳۷۹.

جبه خانه / هوشنگ گلشیری. - تهران: نیلوفر، ۱۳۷۹.

ISBN 964-448-124-0

۱۶۳ ص.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

چاپ سوم: ۱۳۸۴.

۱. داستانهای کوتاه فارسی - قرن ۱۴. الف. عنبران.

۸۱۳/۶۲

PIR ۸۱۹۲ / ۵۷ ج ۲

ش ۵۹۸

۷۹۷۰۶۰ م

۱۳۷۹

کتابخانه ملی ایران

چاپ اول: ۱۳۶۲

چاپ دوم: ۱۳۷۹

چاپ سوم: ۱۳۸۴



انتشارات تهران: خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، تلفن: ۶۴۶۱۱۱۷

هوشنگ گلشیری

جبه خانه

طرح روی جلد: ساعد مشکی

چاپ سوم: تابستان ۱۳۸۴

حروفچینی و صفحه آرایی: وبرا

چاپ دیداور

شمارگان: ۳۳۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

فهرست

۷	یادداشت
۱۵	جبه‌خانه
۱۰۳	به خدا من فاحشه نیستم
۱۴۳	بختک
۱۵۷	سبز مثل طوطی، سیاه مثل کلاغ

یادداشت

جبه‌خانه در عصر قاجار به معنی اسلحه‌خانه و همه ملزومات متعلق به آن بوده است، اما ما در اصفهان به جایی می‌گوییم که از البسه و اشیای عتیقه پر باشد.

این داستان که خود طرحی بود به توصیه دوستم بهمن فرمان‌آرا در مهر ۱۳۵۳ نوشته شد، بیشتر به قصد ساختن فیلمی و در فاصله دو فیلم شازده احتجاب و سایه‌های بلند باد، و باز به توصیه او از چاپ آن خودداری شد تا فیلم ابتدا به بازار بیاید و بعد داستان چاپ شود، اما کار فیلم و احتمالاً تصویب فیلمنامه که بر این اساس نوشته شده بود به ماجرا کشید که باز احتمالاً بعضی شباهت‌های ناگزیر را بر نمی‌تافتند. پس چاپ آن داستان همچنان معوق ماند که از آن سال تاکنون جز تجدید چاپ شازده احتجاب که آخرین چاپش به همت ققنوس درآمد و رساله حدیث مرده بر دار کردن آن سوار که خواهد آمد به همت کتاب آزاد و پر از غلط و به سال ۱۳۵۸، همه چیز به همت همه ناشران معلق ماند و ماند. و اما از پس ۱۳۵۶ گناه چاپ نشدن «جبه‌خانه» بر ذمه من است که می‌دیدم مجالی برای سخنی از این دست نبود، یا خود مجالی نبود تا دربند چاپ باشیم یا نباشیم. در خرداد ۱۳۶۰ و به قصد چاپ در فرصتی از «جبه‌خانه» قدیم پاکنویسی مجدد کردم و از آنجا که در فیلم زبان تصویری

می‌توانست ناگفته‌ها را هم بگوید و حالا دیگر زمانه صراحت بود، در رابطه پدر و پسر داستان صراحت بیشتری نشان دادم و در یکی از جلسات داستان‌خوانی‌های معمول خواندم، اما کار نشر آن باز به همت ناشری دیگر سالی معلق ماند و دست به دست هم شد، از ناشری به ناشری، که شاید سکه ما اگر هم قلب نبود سکه دقیانوس بود، یا دقیانوس سکه دیگر کرده بود و در تاهاربازارش قلب ما را نمی‌خریدند. پس آنچه در این داستان آمده است در حال‌وهوای همان سال‌های پیش و پس ۱۳۵۳ است و سایه دستی به سال ۱۳۶۰.

«به خدا من فاحشه نیستم» در شماره شهریور ماه ۱۳۵۵ مجله رودکی چاپ شد که احتمالاً در همان سال نوشته شده است. انگیزه کار معلوم است و ما گرچه دیگر از حال‌وهوای آن در یوزگی‌ها که بود برگزیده‌ایم، یا اکنون دیگر بر آن افتادگان روزگار این ستم که می‌کنیم روا نیست، اما آن روزها کار به توییح اداره‌کنندگان آن مجله کشید و داد همه «آن‌کاره»ها درآمد. با این‌همه چاپ مجدد آن، اگر هم به قصد تجدید خاطره‌ای نباشد، حداقل این است که با وجود دو اثر دیگر که بر این گشته و با تقلیدی از ساخت آن درآمده است، برای من هنوز از نظر تکنیک بدیع است.

«بختک» در شماره بهمن ماه ۱۳۵۴ همان مجله چاپ شد. این داستان را همان روزها سوگنامه دوست درگذشته‌مان پرویز مهاجر کردم، عزیزی تیزبین و ریزبین که اعصاب خردشده‌اش تاب زمانه را نیاورد و تنهامان گذاشت. اما حقیقت این بود که گرتنه هستی او کار ناتمام‌مانده‌ای است به اسم «چلچلی» که همچنان روی دستانمان ماند و زمینه اصلی این داستان ماجراهایی بود که بر مادر دکتر مرتضی لبافی‌نژاد و پس از شهادت پسر

می‌رفت. دندان‌هایش به ناگهان ریخت؛ روز تا روز به بهشت زهرا می‌رفت و بر هر گوری الحمده می‌خواند و گاه حتی بر آستانه بهشت زهرا و بر همه درگذشتگان بی‌نامش. اما پسر در دریاجه نمک قم خفته بود. آشنایی با مهاجر و چند دیدار اتفاقی با دکتر لبافی‌نژاد، آنهم به این دلیل که من همان خانه‌ای را اجاره کرده بودم که او در اجاره داشت و مهمتر آنکه دلشوره خبر دستگیری او و اعدامش سبب شد تا درگذشت مهاجر را پوشش شهادت او کنم که هر دو از تباری واحد بودند. اما اکنون که هم این و هم آن دیگر به زمان و تاریخ پیوسته‌اند، به امید به پایان بردن آن «چلچلی» که گفتم، داستان را از قید این و آن آزاد می‌کنم، همچون آن پرندۀ عیسی که از گل کرد و در او جان دمید و رها کرد تا خود شاخسار خود بجوید. می‌ماند پیچیدگی‌های داستان و پرده در پرده بودنش که دیگر مرا بر آن دستی نیست و در هر کار چاپ شده دستی نمی‌برم که همان وسواس‌های پیش از چاپ برای هفت پشتم بس است.

داستان «سبز مثل طوطی، سیاه مثل کلاغ» که دو باری چاپ شده است می‌بایست در مجموعه‌ای دیگر درمی‌آمد با داستان‌هایی از این دست که یکی موجود است و بقیه طرح‌هایی است برای مجالی دیگر. و به همین دلیل هم هست که چاپ آن در این مجموعه سخت ناهماهنگ می‌نماید، حتی می‌توان آن را ناخوانده رها کرد، اما من بدین رسم که فرزند شل و کور را بیشتر از آن شاخ شمشادها دوست داریم به چاپ آن در این مجموعه رضا می‌دهم، تا شاید همنشینی با آن دیگرها این یکی را از یادها نبرد. و ختم مقال اینکه من از سمبل و تمثیل‌سازی‌های معمول سخت بیزارم و اگر شیوه‌ای را بپسندم زبان عبارت نیست که کار اهل ظاهر بود؛ زبان اشارت است که پیشینیان می‌گفتند: «کار

اهل باطن است»، و مامی گوییم: «کار دل و حس و عاطفه است»
و حاصل هم فقط نباید «اشارت» بدین و یا آن اجزای واقعیت
معروض زمان باشد، بلکه خود باید واقعیتی یا حقیقتی
قائم بالذات شود تا بتواند از قید زمانه بگذرد یا حتی از قید
منیت ماکه خود نیز معروض زمانه ایم.

هوشنگ گلشیری

مرداد ماه ۱۳۶۲

محمد خان

و قضاوتش کنایه بانگها. داشت اول نقاب کلاه را نهاده. رادیه. نمر خضی چه اندر،
در سایه بود. هرگز نماند دید؛ سر و نهان در خروار کلاه داشت. هند به عجب، با عینکی تیره،
به هیچ دیده اند. مویش افشاید ریه. دل مایش را توانست حدس بزند. بزرگ بود ریه. لب را
که طبع چپ زخم دید و شکر را دراز کرد و خنده اش را از در شکست برداشت. قوی خانه یا قوی میانه نمی بود
خطه همیشه چیزی هست که آدم را از مرز استخوانی بیندازد. (این خوب بود، با دلی در درو و درو)
و چشمش بر آن آینه حلاوت غوغا می افشاند. با آتش رنگ نارنجی خود بر سرش کشیده. تازه پشت سرش
رو خانه بود که نقطه از صدر مرغش و با چرخش که در حباب دی که هند داشت، یا حتی او را دارد. و با او
میخواست حقایق نه بیست و سی در میان حضور تمام گذشت آب را از عهد باد دریات پیر را و حتی ضرب
ستطیع پشت در بر کاف خنده ای به وضع شقیق و حد احوال همیشه حضور آب بود که این همه در حلقه چرخش
پیش از آن که از خیابان در روی رفته و آمده اند و می آید. آن بیست و سی در حلقه چرخش در حلقه چرخش
این جرده را که جا به مستقر آید بود که می باشد تا بخواهد که است قله و حیات قله بر حلقه چرخش را به حلقه چرخش
نوی آتش می ماند. با این همه در حلقه چرخش به حلقه چرخش به حلقه چرخش به حلقه چرخش به حلقه چرخش
نیمه چرخش که به ای خواست که خط چرخش به حلقه چرخش به حلقه چرخش به حلقه چرخش به حلقه چرخش
می داشت که زخم و دغا هشی می کند. نه ترس از درش مایش دشت نیست از ترس نیست
و که باز شد در در حلقه چرخش به حلقه چرخش به حلقه چرخش به حلقه چرخش به حلقه چرخش
خط در آید داشت و سر آید و حلقه چرخش به حلقه چرخش به حلقه چرخش به حلقه چرخش به حلقه چرخش
نیمه چرخش می آمد و با حلقه چرخش به حلقه چرخش به حلقه چرخش به حلقه چرخش به حلقه چرخش